

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۸ مارچ ۲۰۱۷

نشخوار ادعای CIA به ارتباط "حدخا"

۵

در قسمت های قبلی این مختصر به منظور توضیح عنوان این سلسله، نکات چندی مطرح شده در قسمت چهارم آوردیم: "... چرائی و چگونگی تلاقی اهداف، منافع و سیاست های امپریالیزم جهانی، ارتجاع منطقه و اسلام سیاسی در زمینه "اهدای" یک هویت...". اینک به اجازه شما خوانندگان نهایت عزیز در پیوند با توضیح عنوان، جمله نقل شده از قسمت چهارم را اندکی باز می نمایم، باشد در روشنی آن، هویت درست مزدوران روس را تثبیت نموده بتوانیم.

آنهايي که اواخر دهه ۴۰ هـ.ش و اوایل دهه ۵۰ آن را در پیوند با حرکات اعتراضی جمعی محصلان، شاگردان مکاتب، عده ای از کارگران یدی و فکری و جمع قبلی از دهقانان را به خاطر دارند و زنده باد - مرده باد های آن بخشی از پراتیک مبارزاتی خود آنها را می سازد و یا هم در همان زمان در پوهنتون کابل به مثابه مرکز آن حرکات که به زبان سیاسی بیشتر به جنبش روشنفکری دهه ۴۰ و ۵۰ موسوم است، به تحصیل اشتغال داشتند، به نیکوئی می دانند که در کلیت آن پوهنتون و معارف به استناد برآمد های علنی تظاهرات، بین طرفداران جریان "شعله جاوید" که در مقاطعی تمام طیف "جنبش دموکراتیک نوین" را به دنبال خود می کشید در یک جانب و نیروهای وابسته به روس یعنی خلق و پرچم در جانب دیگر تقسیم شده بود. سایر جریانات فکری و عقیدتی اعم از "افغان ملت، سازمان ولسی ملت، صدای عوام، دموکرات مترقی، آحاد ستمی ها، اخوان و نمایندگان سلطنت طلب ها" هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی در موقعیت و توانمندی قرار نداشتند تا حتا یک تظاهرات مستقلی را در این و یا آن پوهنخی و یا مکتب سازماندهی نمایند، تا چه رسد که در تقابل با دو تقسیم بزرگ خود را بنمایانند.

این وضعیت بیشتر از هر نهاد دیگری اخوانی ها را در تنگنا قرار می داد، چه در حالی که نهاد های بسیار بسیار کوچکی مانند صدای عوام، دموکرات مترقی و جناحی از ستمی ها، به یمن داشتن سخنوران ورزیده ای چون "ذبیح الله عصمتی"، "داوود یاد فراهی" و یا "مولانا باعث" قادر بودند، اگر نه به صورت مستقل، حد اقل به حیث متحد تظاهرات ها تثبیت هویت نمایند، اخوان در همان جوشا جوش برآمد هایش یعنی آنگاهی که "رحیم نیازی" به حیث فردی که حلقه رهبری اخوان را با عده معدودی از محصلان اخوانی در پوهنتون وصل می نمود، زنده بود، هیچ گاهی نه قادر می شدند تا خود را با جمع روشنفکران هماهنگ نمایند و نه هم توان آن را داشتند تا برآمد مستقلی را با تکیه به نیروی خود سازماندهی نمایند.

به همین منظور وقتی خواستند، بین حرکات اعتراضی محصلان و شاگردان مکاتب جائی برای خود دست و پای نمایند، با تمام حمایتی که از طرف بخش هائی از طبقه حاکمه و نمایندگان سیاسی آنها در هیأت دولت به خصوص شخص صدراعظم آن وقت، "موسی شفیق" دریافت می داشتند، گزینه های زیادی برای گسترش خویش نداشتند، لذا از یک جانب به اصل هراسان ساختن مردم- ریشه های چنین ستراتیژی در دستورات قرآن وجود دارد- از طریق تیزاب پاشی بر روی دختران و زنان مکاتب و ادارات دولتی آغاز کردند و از جانب دیگر به کمک صدارت، عده ملا و چلی را از مدارس دور و نزدیک مذهبی جمع کرده، خواستند خود را به مثابه یک نیروئی بنمایانند که گویا پشتوانه تمام روحانیت و مدارس مذهبی را نیز با خود دارند.

همه ما در عمل دیدیم که تطبیق آن ستراتیژی و استفاده تکتیکی از روحانیت، خلاف انتظار آنها نتیجه بار آورده، از یک جانب، مردم افغانستان به جای هراسان شدن از تیزاب پاشی و اعمال ضد انسانی اخوان، آنها را آماج کین و نفرت خود قرار داده، هر فردی از افراد چیز فهم افغانستان، بر مبنای تحولی که در جامعه رخ داده بود و اکثریتی از باشندگان شهر های بزرگ چندان التزام عملی به اسلام نداشتند، به یک مبلغ ضد اخوانیت مبدل شده، عملکرد جنایتکارانه آنها را تقبیح می نمود؛ و از جانب دیگر گردانندگان خاندانی دولت، که نمی توانستند با خیز و جست های اخوان موافق باشند، دست به عمل زده، با تحقیر زیاد تمام ملا ها و ملا بچه های "موسی شفیق" را راهی مدارس شان و یا زندان نموده به غایله برآمد علنی اخوان خاتمه داد.

این بی پایگی و بی ریشه ئی اخوانیت در افغانستان، بیشتر زمانی مشهود گردید، که بعد از کودتای ۲۶ سرطان، اخوان از موضع یک حرکت "سیاسی" که اسلام را به مثابه ابزار رسیدنش به قدرت انتخاب نموده بود، نیز سقوط نموده، به مثابه چماق دست بیگانگان و دشمنان تاریخی افغانستان در وجود دولت پاکستان، در خدمت استخبارات آن کشور قرار گرفته، حملات چندی را علیه دولت آغاز نمودند، حملاتی که رژیم آنروز افغانستان، به سرعت غیر قابل باوری به آن پاسخ داده در همکاری مردمان محل، آن عده از اخوانی ها را که زنده دستگیر شده بودند، به رسم افغان ها، تنبان شان را در آورده تسلیم نیروهای دولتی نمودند، و به آنهائی که موفق به فرار شده بودند، نیز فهمانند که حین ورود مجدد به افغانستان، چه چیزی در انتظارشان است.

وضعیتی که در بالا مختصراً حالت و موقعیت اخوان را در آستانه فاجعه خونبار ثور ۱۳۵۷، به نمایش گذاشت، اگر برای افراد جامعه معلوم نبود، و افراد عادی که چندان فعالیتی در امور سیاسی نداشتند، نمی دانستند که اخوان در چه موقعیتی قرار دارد، در کنار مردم آگاه و عناصر چیز فهم جامعه، خود اخوان به خوبی می دانست که تا چه حدودی از مردم دور و به چه میزانی در بین مردم افغانستان بی پایه و بی ریشه است، این را هم می دانست که هرگاه خواسته باشد برای خود در تاریخ افغانستان جائی پیدا نماید، می باید به هر طریقی که شده، اگر در از خود ساختن مردم ناکام هم بماند، باید راه های چگونگی سوار شدن بر شانه ها و جنبش مردم را جست و جو نماید، این راه چیزی نبود به جز فریب مردم، به انحراف کشانیدن اهداف و خواسته های آنها و شعار های خود را با تمام طرق ممکن به جای خواست مردم تبلیغ داشتن، امری که در کلیت آن فقط می توانست از طریق معرفی یک مشیت مزدور میهن فروش، به نام کمونیست و کافر بر آورده شود و این همان کاری بود، که اخوان انجام داده، به اصطلاح "حزب دموکراتیک خلق افغانستان - حدخا" را مارکسیت و کمونیست معرفی نموده، در گام اول آنها را دشمن دین و دیانت اسلام معرفی نمود.

فریبکاری تنها در اخوان فعال در افغانستان خلاصه نشده، امپریالیزم جهانی نیز دوشادوش اخوان و ارتجاع منطقه به عین عمل دست یازید. چه:

می دانیم که از نخستین روز های پیروزی انقلاب اکتوبر به بعد به خصوص بعد از ختم جنگ جهانی دوم و تثبیت جنبش بین المللی کمونیستی به مثابه نجات دهندگان بشریت از توحش لگام گسیخته سرمایه داری فاشیستی، به موازات و در تقابل با استقبال خلقهای سراسر جهان از چنان جنبشی، دنیای سرمایه تحت قیادت سردمدار جدید آن، امپریالیزم جنایتگستر آمریکا، با تمام قواء علیه آن مبارزه برخاسته، اگر در داخل آمریکا با مسلط ساختن "مک کارتیزم" فضائی را به وجود آورد که امروز نیم قرن بعد از آن، رئیس جمهور خودش تشبیه آن فضاء را به مثابه دشنام حواله رقیب می نماید و در خارج از آمریکا کوهواره های جنایت را در جنوب شرق آسیا، افریقا و امریکای لاتین ثبت تاریخ نمود، با صرف میلیارد ها دالر سرمایه، جنگ تبلیغاتی عظیمی را علیه "مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائو تسه دون" نیز به راه انداخته، ضمن استخدام ده ها صد ها هزار به اصطلاح روشنفکر که می شود آنها را "مغز فروش و وجدان فروش" نامید، هر آنچه عیب و علت در درازنای تاریخ وجود داشت و یا می توانست وجود داشته باشد، در یک تلاش مستمر آن عیوب را به مارکسیزم و کمونیزم نسبت و پیوند داد. یکی از این تلاشها با شناخت کاملی که از عناصری مانند "تره کی"، "حفیظ الله امین"، "ببرک کارمل"، "داکتر نجیب" و سایر رهبران میهنفروش "حدخا" داشت، این جرثومه های فساد امپریالیستی را مهر مارکسیستی زده با تمام امکانات تبلیغی خود آنها را مارکسیست و کمونیست معرفی نمود.

امپریالیزم آمریکا بر پایه همان شناختی که از رهبران "حدخا" داشت و عملکرد آنها را نیز از نظر دور نمی داشت، به نیکوئی می دانست که آب آنها با مردم افغانستان نمی تواند در یک جوی روان گردد و دیر یا زود مردم افغانستان علیه آن مزدوران میهنفروش دست به تفنگ خواهند برد، در نتیجه برای سهولت در امر جای به جایی خواستهای مردم و شعار های مبارزاتی آنها، می باید "حدخا" را مارکسیست و کمونیست معرفی نموده، مردم افغانستان با سرهم بندی افسانه های غیر قابل باوری از حیات مسلمانان در کشور های "کمونیستی"، به هیستری مذهبی مصاب نماید. این همان محراق و یا محوری بود که اخوان و در کلیت آن "اسلام سیاسی" را با امپریالیزم پیوند می داد.

ارتجاع منطقه که ضلع دیگر این مثلث شوم بود، به علاوه آن که از دیر باز می خواست با پیوند دادنش به یک حرکت و جنبش ظفرنمون، برای خودش امکان بقاء فراهم نماید، در صورت امکان با سایه انداختن بر یک جنبش پیروز مند، با ارائه یک الگوی جدید و سلطه بر یک کشور، نفوذش را در عرصه گیتی گسترش دهد، به دنبال فاجعه خونبار ثور ۱۳۵۷ و حاکمیت مزدوران روس بر افغانستان، شرایط را مساعد دانسته، با هجوم همه جانبه مادی، تخریکی و ایدئولوژیک بر افغانستان، اولین گام را در مارکسیست و کمونیست معرفی کردن، "حدخا" برداشته با تمام امکانات خودش و در پناه تمام مساعدت های امپریالیزم جهانی، تلاش ورزید تا شعار های خود را بر افغانستان تحمیل نماید.

اینجاست که منافع و اهداف اسلام سیاسی در افغانستان با خواستها و شعار های امپریالیزم جهانی و ارتجاع منطقه تلاقی و انطباق یافته، موج عظیمی از تبلیغات گمراه کننده آغاز یافت. اسلام سیاسی که نوشتیم هیچ گونه ریشه و پیوندی با مردم افغانستان نداشت و نه تنها در جریان جنگ علیه روسها رشد سمارق وار "حرکت انقلاب اسلامی" مربوط "مولوی نبی" نشان داد که اسلام سنتی افغانستان اگر در صدد مطرح ساختنش به مثابه بدیل حاکمیت هم باشد، با اسلام سیاسی نوع اخوانیت گذشته از آن که میانه خوبی ندارد، از حمایت گسترده تر مردم برخوردار است، بلکه تپ تپ پای چند طالب در همکاری مشتکی جنایتکار بین المللی با پرچم های سفید طالبی، به وضاحت نشان داد که اسلام سیاسی نوع اخوانیت، هیچ گونه ریشه و پایه بین مردم افغانستان نداشته، بزرگنمایی های آنها چیزی به جز حرکت روباه در پناه سایه شتر نبود، با تکیه بر مساعدت های بیدریغ ارتجاع منطقه و امپریالیزم، قادر شد تا ضمن بردن شعار های منسوب به خودش و جایگزینی آنها با شعار های آزادیخواهانه مردم، جنبش آزادیبخش ما را از محتوای آزادیخواهانه آن تهی نموده، در رایت مندرس و متعفن "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" بیچاند.

بر مبنای همین خاک بر چشم زدن بود که شب فردای سقوط حاکمیت وابسته به روس، به جای پیروزی جنبش آزادیبخش، مثنی از میهنفروشان دوره گرد، زیر نام اسلام مرز ندارد، دار و ندار مردم ما را به تاراج برده به ده ها هزار از مردم بیگناه میهن ما را به قتل رسانیدند. افغانستان کشور عزیز ما را به لانه مزدوران امپریالیزم و به مسلخ استبداد امپریالیستی مبدل و سرنوشت کشور و مردم آن را به بازی گرفتند.

با حرکت از همین منظر است که به خود حق می دهم با صدای رسا اعلام بدارم:

هر کسی که آگاهانه "حدخا" را "مارکسیست" و "کمونیست" می خواند، چه بخواهد و چه نخواهد، باید بپذیرد، که تفاله و استفراغ فکری CIA را نشخوار می نماید.